

جهانی سازی: رویکرد نظام مند مارکسی

تونی اسمیت

برگردان و ویراستار: فروغ اسدپور

با همکاری: وحید ولی زاده و روزبه کریمی

متن زیر مقدمه‌ای است که تونی اسمیت به مناسبت ترجمه‌ی فارسی کتاب «جهانی سازی: رویکرد نظام مند مارکسی» نوشته. برگردان این کتاب نمونه‌ای از یک کار جمعی است که مَهر و نشان تلاش، تشویق و همکاری گروهی را بر پیشانی خود ثبت شده دارد.

مقدمه‌ی نویسنده بر ترجمه‌ی فارسی کتاب
کار نوشتار و پرداخت این کتاب در سال ۱۹۹۹ آغاز شد و در سال ۲۰۰۳ پایان یافت. حوادث بسیاری در سال‌های پس از پایان کتاب رخ داده است که مهم‌تر از همه وقوع بدترین بحران جهانی در طول ۵۰ سال گذشته است. این وضعیت جدید نیز باید در ادامه‌ی همان موضوع‌هایی تحلیل شود که در کتاب از آن‌ها سخن به میان آمده است.

در بخش نخست کتاب من به بررسی چهار ایستار و رویکرد عمده در بحث جهانی‌سازی (۱) پرداخته و چنین استدلال کردم که هر یک از این رویکردها از مشکل و نقیصه‌ای بنیادین در رنج هستند (همان چیزی که هگل آن را «تناقض‌های درون‌ماندگار» نامیده است). این نقیصه نیز عبارت است از تناقضی که بین یک الگوی معین جهانی‌سازی از سویی و مدعاهای هنجاری (۲) نسبت داده شده به آن از طرف مدافعان برجسته‌ی آن، از سوی دیگر وجود دارد. به دلایلی که در مقدمه توضیح داده شده است، من با الگویی از جهانی‌سازی کارم را آغاز کردم که مدافعانش آن را «دولت اجتماعی» نامیده‌اند. الگویی که نظم جهانی را به مثابه مجموعه‌ای از دولت‌های کم یا بیش خودبسند و اقتصادهای ملی در خود فرورفته (سرمایه‌داری) مفهوم پردازی کرده است، دولت‌ها و اقتصادهایی که به میانجی روابط بیرونی با هم پیوند می‌یابند (از راه پیمان‌نامه‌ها، تجارت و نظایر آن). ایستار نظریه‌پردازان دولت اجتماعی این است که حکومت‌های ملی کشورهای مستقل از یکدیگر، از راه تنظیم اقتصادهای داخلی خود، عدالت را در قلمروهای تحت کنترل خود نهادینه می‌کنند. اما مسئله این‌جا است که جنبه‌ی مهم و حیاتی موجود در الگوی مورد نظر، زمینه‌ی انکار عینی چنین مدعایی را فراهم می‌آورد: اصولاً وجود اقتصادهای ملی سرمایه‌دارانه منوط به وجود یک بازار جهانی است که به طور سخت‌گیرانه‌ای ظرفیت‌های دولت ملی را محدود می‌کند. از این رو است که جهانی‌سازی بر

مبنای الگوی نولیبرال، پیشرفتی نظری محسوب می‌شود زیرا وجود بازار جهانی را در الگوی خویش صراحت می‌بخشد، همان چیزی که به طور تلویحی در چارچوب دولت اجتماعی وجود داشت. اما این الگو نیز از تناقض و کشمکش درونی در رنج است. مدافعان آن، مدعای بسیار نیرومندی را مطرح می‌کنند مبنی بر وجود رابطه‌ای درونی بین شکوفایی انسان و تجارت و سرمایه‌گذاری فراملی، و چنین مدعایی در تناقض با گرایش‌های نظام‌مند جهان نولیبرال مبنی بر بازار است که منجر به ایجاد نابرابری‌های گسترده و شدید در سطح اجتماع و نیز آسیب‌های اجتماعی متعدد می‌شود. بحران جهانی اخیر به طور کامل حقانیت انتقادهای طرح شده در این کتاب را نشان داد که متوجه الگوی جهانی‌سازی بر مبنای دولت اجتماعی و طرح نولیبرالی است. سرعت و میزان سرایت رکود قیمت‌های یک دسته از دارایی‌های سرمایه‌ای در ایالات متحده به کل جهان گواهی است بر این مدعا که جهان متشکل از تراکم به هم ناپیوسته‌ی اقتصادهای ملی خودبسند نیست.

به عکس، اقتصادهای ملی دقیقه‌های یک کل بزرگ، یعنی بازار جهانی‌اند، که دارای خصوصیات خودویژه‌ای است. ریشه‌ی این خودویژگی‌ها را نیز باید در آن سطح از واقعیت جست که بازار جهانی را در خود رشد و پرورش می‌دهد. بدین سبب است که هیچ دولتی، حتی قدرت‌مندترین آن‌ها، دارای آن نوع استقلالی نیست که الگوی دولت اجتماعی ادعا می‌کند. نیازی به بیان این نکته نیست که بحران کنونی جهان، ورشکستگی نظری نولیبرالیسم را برملا کرد و ادعای آن مبنی بر «کارایی عقلانی» بازارهای آزاد را نیز باطل ساخت. در فصل سوم کتاب، بحث جهانی‌سازی بر مبنای الگوی «دولت شتاب‌دهنده» catalytic-state به مثابه پاسخی مقدماتی به تناقضات درون‌ماندگار نولیبرالیسم ارائه می‌شود. مدافعان این الگوی اخیر مدعی‌اند که اختلالات و آسیب‌های اجتماعی ناشی از بازار جهانی را می‌توان با کمک کنش‌های هوشمندانه دولت به طور موثری کنترل کرد. در نگاه آنان بحران جهانی که در سال ۲۰۰۷ آغاز شد تصدیق مدعای آنان مبنی بر نیاز به دخالت‌های دولتی در بازار است. در دوره‌ای که این کتاب نوشته می‌شد نولیبرالیسم شرط‌ها و دستور کار جهانی‌سازی را در حلقه‌ها و محافل رسمی، دانشگاهی و رسانه‌های گروهی تعیین می‌کرد. امروز آن روزگار سپری شده است. مدافعان دولت شتاب‌دهنده حالا میدان‌دار بحث‌های روز شده‌اند.

اما به نظر من پیشنهاد‌های مبنی بر دخالت‌گری دولت که از سوی دسته‌ی اخیر به منظور حل بحران جهانی مطرح می‌شوند، از آن کاستی‌هایی آسیب می‌بینند که در فصل سوم تحت عنوان دولت شتاب‌دهنده از آن بحث شده است. بنا به تعریف، دولت شتاب‌دهنده یک دولت رقابتی فعال است که در تلاش برای ایجاد ثبات اجتماعی و پرهیز از آسیب‌ها و تنش‌های اجتماعی، ناگزیر از تعقیب سیاست‌هایی است که به منظور کمک به عملیات سرمایه‌های فعال در قلمرو ملی‌اش و به منظور کسب موفقیت در بازار جهانی طراحی شده‌اند. این برنامه و خط‌مشی سیاسی و اقتصادی به‌ناگزیر موجب ایجاد تمایلات نیرومندی در دولت می‌شود تا هزینه‌های سرمایه را به طور اجتماعی سرشکن کند و پیامد آن انحراف از سیاست‌های معطوف به ایجاد رفاه و آسایش شهروندان است. در

همین راستا، گرایش دیگری نیز در نظام جهانی کنونی وجود دارد که مبتنی بر بازتولید نظام از راه فعالیت‌های هدفمند "دولت‌های نیرومند"ی است که منافع خویش را به هزینه‌ی "دولت‌های فقیر" حفظ می‌کنند. این موضوع در تناقض با ادعای آن‌ها مبنی بر این است که جهانی‌سازی بر مبنای الگوی دولت شتاب‌دهنده، قادر به ایجاد ثبات و پرهیز از آسیب‌ها و اختلال‌های اجتماعی در سرتاسر و تمامی اقتصاد جهانی است.

یکی از مهم‌ترین وظایف آتی منتقدان روند جهانی‌سازی سرمایه‌داری عبارت است از نشان دادن این موضوع که چطور پیشنهاد‌های "دولت‌های قوی" برای مقابله با بحران، در واقع تلاش‌های مذبوحانه و وقیحانه‌ای است برای واگذاری هر چه بیش‌تر هزینه‌های این بحران به دوش مناطق ضعیف‌تر، که بیش‌تر آن‌ها دخالتی در ایجاد بحران و رکود نداشته‌اند. مدافعان جهانی‌سازی بر مبنای الگوی جهان‌وطن‌گرایی آشکارا محدودیت‌های نهفته در الگوی دولت شتاب‌دهنده را برمی‌شمارند و چنین نتیجه می‌گیرند که بازار جهانی تنها در صورتی منجر به تقویت و رشد شکوفایی انسانی می‌شود که توأم با استقرار "حکومت جهانی" باشد. پیشنهاد‌های جهان‌وطن‌گرایان، مثلاً فراخوان آن‌ها برای ایجاد شکل جدیدی از پول جهانی، با جزئیات در فصل ۷ بحث شده است و امروز دارای اهمیتی است که در هنگام نگارش کتاب هنوز مطرح نبود. اما به نظر من دیدگاه‌های آن‌ها از نبود انسجام درونی آسیب می‌بیند، نظیر همان که در فصل چهارم از آن سخن رفته است. بازار جهانی اصلاح‌شده هم‌چنان بازار جهانی سرمایه‌دارانه خواهد ماند. در این حالت هنوز هم هدف سرمایه که عبارت است از تصاحب ارزش اضافی - تفاوت بین سرمایه‌ی پولی به کار انداخته شده در تولید و توزیع کالاها و پول به دست آمده از قبیل فروش آن‌ها - اولویت خود را بر اهداف و مقاصد انسانی و دولت جهانی تحمیل خواهد کرد، زیرا که در این حالت هم شکوفایی انسان به شیوه‌ای نظام‌مند تابع شکوفایی و رشد سرمایه خواهد بود. دیگر وظیفه‌ی آتی و مهم منتقدان جهانی‌سازی به شیوه‌ی سرمایه‌داری عبارت است از نشان دادن خصلت صرفاً اخلاقی و آرمان‌شهرگرایانه‌ی پیشنهاد‌های طرح شده در دوره‌ی کنونی از سوی مدافعان جهان‌وطن‌گرایی و نشان دادن این که این پیشنهادها فاقد درکی درست و دقیق از روابط تولید و مالکیت تحت انواع مختلف سرمایه‌داری است. مدافعان دولت شتاب‌دهنده و نظام اصلاح‌شده‌ی حکومت جهانی با هم

توافق دارند که چهار دلیل عمده برای پیدایش بحران کنونی وجود داشته است. نخست این که اشتباهات جدی محاسباتی و معرفتی از سوی بنگاه‌های ارزیابی و اعطای اعتبارات و وام‌ها، شرکت‌های سرمایه‌گذار، موسسات بیمه و نهادهای قانون‌گذار و تنظیم‌گر و نظایر آن انجام شده است. منظور ارزیابی گرافه‌گویانه این دست‌اندرکاران بازارهای مالی و الگوهای محاسباتی آن‌ها از میزان دارایی‌های مالی است که به شکل سرسام‌آوری از واقعیت به‌دور بود.

اگر الگوهای آماری برگرفته از داده‌های تجربی گسترده‌ای باشند و سپس روی محیطی به کار گرفته شوند که به طور معقولی با الگوهای فوق‌هم‌سویی و هم‌گرایی دارد، یعنی محیط مزبور از آن ویژگی‌هایی برخوردار باشد، که داده‌ها بر اساس آن‌ها تنظیم شده‌اند، آن‌گاه نتایج آن‌ها دست‌کم تا نقطه‌ی معینی می‌تواند قابل اعتماد باشد. اما اگر الگوها از داده‌های بسیار محدود پردازش شده باشند و سپس در شرایط و محیطی آزمایش شوند که دارای شباهت‌های جدی با داده‌های جمع‌آوری شده نباشند، در آن صورت نتایج اشتباه‌آمیز این محاسبات و الگوها خیلی زودتر از آن چه انتظار می‌رود، خود را نشان خواهند داد. وقوع این وضعیت مسلم و قطعی است فارغ از این که الگوی مورد نظر به لحاظ پرداخت ریاضی‌اش تا چه اندازه ظریف باشد. مثلاً اوراق بهادار مربوط به وام‌های مسکن را در ایالات متحده در نظر بگیرید. برای فرآورده‌های جدید مالی طرح‌های نوینی ارائه می‌شد که از مجموعه‌های گسترده‌ی وام‌های رهنی بسته‌هایی درست می‌کرد که ارزش ویژه‌ی هر یک بر اساس خط سیر احتمالی تعیین می‌شد.

برای فهم خطر احتمالی موجود در ارتباط بین وام‌های مختلف باید اطلاعات معتبری داشت زیرا خطر عدم پرداخت هر وام رهنی احتمال عدم پرداخت دیگری را به دنبال خواهد داشت.

نتیجه این که اطلاعات بسیار کمی در این زمینه در دسترس بود، زیرا که افت و رکود عمومی در بازار مسکن در دهه‌های اخیر تجربه



نشده بود و آماري که در دسترس بود از محیطی برگرفته نشده بود که شبیه حساب مسکن در مقیاس سال‌های ۶-۲۰۰۳ باشد. اما الگوهای مبتنی بر این داده‌های محدود، بی‌توجه به عواقب آن پردازش شده و در ضمن روی محیطی به کار برده می‌شدند که به لحاظ تاریخی در بسیاری از جنبه‌ها یگانه و منحصر به فرد بود. باور به این که این الگوها قابل اعتماد باشند یک خطای بزرگ معرفتی بود. به جز این‌ها، از الگوهای مورد نظر استفاده می‌شد تا گسترش وسیع اوراق بهادار مبتنی بر وام‌های رهنی مسکن را توجیه کنند. این خطای معرفتی را بسیاری از دیگر موسسات دست‌اندرکار دارایی‌های مالی هم تکرار می‌کردند. بسیاری از کسانی که این الگوها را به کار می‌بردند مبنای واقعیت ضعیف آن‌ها را می‌فهمیدند اما همچنان به بازپردازش فرآورده‌ها و ابزارهایی برای بازارهای مالی با کمک آن‌ها ادامه می‌دادند. مدافعان دولت شتاب‌دهنده و جهان‌وطن‌گرایی عامل توضیحی دومی برای این گونه رفتارها دارند: آزمندی و زیاده‌خواهی. به نظر آنان پاداش‌ها و دریافتی افراد دست‌اندرکار این معاملات و شرکت‌های آنان به قدری زیاد بود که دلیلی برای توقف روند و اندیشه کردن در پیرامون آن نمی‌دیدند و در ضمن همه آن‌ها باور داشتند که همیشه می‌توان ریسک‌ها را روی سر دیگران آوار کرد. عامل آزمندی و زیاده‌خواهی هم‌چنین به توضیح این کمک می‌کند که چرا دست‌اندرکاران بازارهای مالی برای مدتی این چنین طولانی دارایی‌های سرمایه‌ای را تا این اندازه گزافه‌گویانه ارزش‌گذاری می‌کردند. این کارگزاران، قراردادهای پرسودی دریافت می‌کردند تا نرخ دارایی‌های شرکت‌هایی را ارزیابی کنند که خود این دارایی‌ها را آفریده بودند. پس بر مبنای این وضعیت احتمال دریافت قراردادهای باز هم گزاف‌تر در آینده دلیلی حتمی برای ارزیابی‌های دست‌و‌دل‌بازانه نیز می‌شد.

کسی که با تاریخ امور مالی آشنا باشد در مواجهه با سوءظن شدید دست‌اندرکاران این امور به هر گونه اتهام اشتباه معرفتی و یا صفت آزمندی دچار شگفتی نخواهد شد. این موضوع همواره وجود داشته است و به همین دلیل است که کارگزاران دولتی مسئول کنترل و تنظیم بازارها بوده‌اند. خطای این کارگزاران برای تکمیل وظایف‌شان به‌عنوان عامل سوم در گسترش کلی بحران کنونی نام برده می‌شود. این خطا دارای اشکال مختلفی است. در برخی موارد آشفتگی‌هایی در زمینه‌ی وظایف حقوقی کارگزاران کنترل‌کننده و تنظیم‌گر وجود داشت که منجر به فلج شدن آن‌ها می‌شد. در موارد دیگری دولت‌ها اجازه‌ی ظهور اشکال جدیدی از فعالیت‌های مالی را بیرون از حیطه‌ی اختیارات حقوقی رایج قانونی در سطح بسیار وسیعی می‌دادند ("سیستم بانکی در سایه" یا زیرزمینی). شاید بزرگ‌ترین مشکل این‌جا باشد که بسیاری از مقامات دولتی مسئول، دیگر دلیلی برای تنظیم و کنترل بخش مالی به‌طور کلی نمی‌دیدند. این موضوع ما را به عامل آخر و چهارم در حیطه‌ی بررسی بحران می‌رساند که همان نقش ایدئولوژی است. اگر بازارها همواره گرایش به آن داشته باشند که به‌طرزی معقول و کارآمد عمل کنند در آن صورت روش درست آن است که نظارت دولتی به حداقل مطلق کاهش یابد. اما مدافعان دولت شتاب‌دهنده و الگوی جهانی‌سازی مبتنی بر جهان‌وطن‌گرایی هرگز توهم ایدئولوژیک مبنی بر بازارهای مالی خودگردان و عقلانی را باور نداشته‌اند. حالا که روشن

شده است که آن‌ها تا چه اندازه در معرض فساد هستند اصلاحات بسیار جدی هم ممکن شده است. مدافعان دولت شتاب‌دهنده باور دارند که اصلاحات در سطح ملی کفایت می‌کند. سیستم بانکی "در سایه" باید برچیده شود و دست‌اندرکاران بازارهای مالی باید دارای ذخایر احتیاطی بیش‌تری برای روز مبادا باشند تا اوضاع ناگهان به وخامت نگراید و در ضمن ساختارهای جدیدی باید تعبیه شود تا پذیرش ریسک‌های بزرگ در مقابل پاداش‌های کوتاه‌مدت تشویق و ترویج نشود. از دیدگاه نظریه‌پردازان الگوی جهان‌وطن‌گرا نظارت دولت‌های ملی به‌خودی‌خود برای اصلاح وضعیت کنونی کفایت نمی‌کند مگر آن که با اصلاحات دایمی در سطح "معماری بین‌المللی امور مالی" تکمیل شود. از نظر آنها با مسئله‌ی همیشه ماندگار فقدان موازنه بین کشورهای بدهکار و بستانکار باید برخورد شود، شکل جدیدی از پول جهانی باید ایجاد شود تا به مثابه پایه‌ی ثابت ارزش عمل کند، نوسان ارزش ارزهای ملی باید به حداقل برسد و نظایر آن. اعضای هر دو گروه توافق دارند که در دهه‌های اخیر بخش مالی به‌طور فاجعه‌باری به هدفی در خود تبدیل شد و حالا زمان آن رسیده است که آن را به جایگاه واقعی‌اش بازگرداند که همان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف شکوفایی انسان است. بنا به دلایل یاد شده در فصل پنجم اشتباه خواهد بود چنانچه تصور کنیم که بازارهای سرمایه‌داری اساساً دغدغه تولید ارزش‌های مصرفی برای خاطر رشد و شکوفایی انسان را در خود حمل می‌کنند. همان‌طور که مارکس نیز گوشزد کرده است: "ارزش‌های مصرفی... هرگز هم‌چون هدفی بی‌واسطه مطرح نیستند... و سود ناشی از یک مبادله‌ی ساده هم موضوع اصلی نیست. هدف حرکت بی‌وقفه در راستای سودآفرینی است... افزایش بی‌وقفه‌ی ارزش" (مارکس ۱۹۷۶ ص. ۲۵۴).

بررسی بحران کنونی جهان از این منظر (مارکسیستی) البته دربرگیرنده‌ی نقش خطاهای معرفتی کارگزاران امور مالی، آزمندی و زیاده‌خواهی آن‌ها، تنظیمات نابسندگی دولتی، و ایدئولوژی نیز هست اما تفاوت آن این‌جا است که این رویکرد در عین حال به فراسوی این دلایل می‌رود. طرح کلی چنین رویکردی (که فراسوی چهار عامل یاد شده برود) می‌تواند در گام‌های اصلی زیر دنبال شود:

۱. مارکس بر این نظر بود که هرگونه سرمایه‌گذاری در تغییرات فن‌آورانه به سبب افزایش انباشت سرمایه است (از راه افزایش تفاوت بین ارزش تولیدشده توسط مزدبگیران در طی کار روزانه و ارزشی که آن‌ها در شکل مزد دریافت می‌کنند) ولی همین امر (از راه کاهش نرخ سود) موجب لطمه زدن به فرایند انباشت می‌شود. جزئیات این استدلال در زمینه‌ی گرایش نزولی نرخ سود مبهم و جنجال برانگیز است. در کتاب از یکی از بخش‌های اصلی این حکایت پیچیده بحث کرده‌ام و آن هم این‌هاست: رقبای کم‌تر کارآمد در یک شاخه‌ی تولیدی، به دلیل پیشرفت‌های فن‌آورانه در شرکت‌ها که وعده‌ی سودهای بالای متوسط را می‌دهند، به‌ناگزیر از رقابت کناره‌گیری نمی‌کنند تا نرخ عرضه و تقاضا به شکل متعادل حفظ شود. زیرا هزینه‌های سرمایه ثابت آن‌ها در همین وضع هم کاهش یافته است و در نتیجه آن‌ها باید خوشحال باشند که نرخ متوسطی از سود در جریان گردش سرمایه خود به دست می‌آورند.

زمانی که تعداد مناسبی از کارخانجات و موسسات تولیدی درگیر در یک شاخه‌ی تولیدی از رقابت کنار نمی‌کشند تا رقبای کارآمدتر وارد آن شوند، نتیجه، اضافه‌انباشت سرمایه‌ی ثابت است که خود را در ظرفیت بیش از اندازه و کاهش نرخ سود نشان می‌دهد. اگر چنین رویه‌ای به طور همزمان در شاخه‌های عمده‌ی تولیدی پیش گرفته شود آن‌گاه شاهد کاهش نرخ سود در یک دوره‌ی گسترده تاریخی خواهیم بود. "عصر طلایی" سودهای بالا و رشد سریع در بازار جهانی در طی یک ربع قرن، پس از پایان جنگ جهانی دوم با فرو رفتن در غرقاب چنین بحران اضافه‌انباشتی در دهه‌ی ۱۹۷۰ پایان گرفت.

۲. مشکلات مازاد تولید همواره به شاخه‌های صنعتی در اقتصاد جهانی آسیب رسانده است و سرعت یافتن سیستم‌های نوآوری ملی این موضوع را تشدید کرده است. از پاییز ۲۰۰۷ هشت کشور جهان مبلغ دو درصد از درآمد ناخالص ملی خود را صرف تحقیق و توسعه کرده‌اند. در حالی که این عدد در مقایسه با شمار کشورهای جهان رقم پایینی است اما آن قدر بالا هست که تضمین کند چنانچه مجموعه‌ای از نوآوری‌های دارای قابلیت تجاری شدن به وجود آید، آن‌گاه هزینه‌های تحقیقاتی، کاهش مالیات، تخصیص اعتبارات و انبوهی از دیگر کمک‌های مستقیم و نامستقیم دولتی در مناطق مختلف جهان احتمالاً حول آن‌ها بسیج شوند برای آن که همان قابلیت را در قلمروهای خود به طور کم یا بیش هم‌زمان رشد دهند. این امر موجب رشد بیش‌تر پویایی فن‌آورانه در سرمایه‌داری در معنای ارزش مصرفی آن می‌شود. اما در معنای ارزشی آن، نتایج آن قدرها مثبت نیست. نتیجه‌ی این وضعیت این است که دوره‌ی کسب سودهای کلان از راه مزیت‌های فنی، هر چه بیش‌تر فشرده می‌شود. به بیان دیگر دوره‌ی قبل از شروع دشواری‌های اضافه‌انباشت در یک شاخه‌ی جدید، که خود را در مازاد تولید و کاهش نرخ سود نشان می‌دهد، هر چه کوتاه‌تر می‌شود.

۳. دوام دشواری‌های اضافه‌انباشت در بازار جهانی موجب دوام فشار برای افزایش سود از راه بالا بردن نرخ استثمار مزدبگیران بوده است. سطح بی‌کاری، کاهش دستمزدها و افزایش و فشرده کردن روز کاری که قبلاً پدیده‌های ملازم با دوره‌های رکود بود، حالا در دوره‌های رونق نیز به چشم می‌خورند. زنجیره‌های تولیدات فراملی استقرار یافته است و موجب ایجاد سودهای بالاتر شده است که ناشی از تغییر محل تولید به کشورهای دارای نیروی کار ارزان است. فعالیت‌های یغماگرانه در جوامع آسیب دیده تشدید شده است. قوانین مربوط به کسب انحصار روی فرآورده‌های معنوی و گسترش تجارت غیررسمی به طور تعرضی ایجاد و مورد استفاده قرار می‌گیرند و در نتیجه به برخی شرکت‌ها اجازه‌ی کسب سودهای انحصاری از نوآوری‌ها داده می‌شود، به رغم آن که از بسط و گسترش سیستم‌های نوآوری ملی استفاده می‌کنند. اما در وضعیت کنونی، مهم‌ترین نکته این است که به علت وجود اضافه‌انباشت سهم فزاینده‌ای از سرمایه‌گذاری در داخل بخش مالی به گردش می‌افتد و در نتیجه سودهای بالا از راه تورم دارایی‌های سرمایه‌ای کسب می‌شود (مارکس ۱۹۸۱، ص. ۳-۶۲۱). در دهه‌های اخیر بالاترین میزان سرمایه‌گذاری خصوصی در فن‌آوری‌های اطلاعاتی، بیش‌ترین تمرکز تخصص و دانش در بخش کامپیوتری و بالاترین نرخ نوآوری محصول، در بخش مالی انجام

شده است. گزینه‌ی تغییر مسیر نوآوری‌های فنی از این رو انتخاب نشد که بیش‌ترین کمک را به شکوفایی انسانی می‌کند بلکه به این سبب انتخاب شد که بیش‌ترین کمک به هدف انباشت سرمایه را انجام می‌داد و بهتر از هر بدیل دیگری در این راستا عمل می‌کرد. از نظر من میزان فزاینده‌ی حساب‌های مالی و نیز سطح آن‌ها در دهه‌های اخیر را نمی‌توان به‌سادگی با خطاهای معرفتی، آزمندی و فقدان اراده برای تنظیم بخش مالی یا فرضیه‌های ایدئولوژیک توضیح داد. توضیح عمیق‌تر این است که شاخه‌های غیرمالی از دشواری‌های اضافه‌انباشت در رنج بوده‌اند و در نتیجه گمانه‌زنی و سفته‌بازی در بخش دارایی‌های مالی را بهترین راه برای کسب سودهای بادآورده دیده‌اند.

البته حساب‌های سوداگرانه به‌ناگزیر روزی به‌حالت انفجاری ترک برمی‌دارند. بحران مالی اخیر یکی از نوترین انواع این پدیده در زنجیره‌ی طولانی است که شامل حوادث زیر می‌شود: بحران بدهکاری در آمریکای لاتین و دیگر مناطق در جنوب کره‌ی زمین در دهه‌ی ۱۹۸۰، سقوط بازارهای سهام در ۱۹۸۷، سقوط قیمت‌های مسکن در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، بحران مکزیک در ۱۹۹۴، بحران آسیای جنوب شرقی در ۱۹۹۷، سقوط صندوق‌های سرمایه‌گذاری مدیریت درازمدت (۳) در ۱۹۹۸ که آلن گرینسپین به‌درستی نگران بود که مبادا همه‌ی سیستم مالی را نیز با خود به زیر بکشد و خروج جهانی سرمایه از روسیه (۱۹۹۸)، برزیل (۱۹۹۹) و آرژانتین (۲۰۰۰) و ترکیدن حساب شرکت‌های فن‌آوری اطلاعات (۴) در اوایل همین دهه‌ی حاضر. بحران اخیر مالی جنبه‌ای بنیادین و اصلی از رژیم انباشت سرمایه است. برای کشورهای جنوب داروی تلخی تجویز شده است: سخت‌گیری، سخت‌گیری و باز هم سخت‌گیری. سرمایه‌های محلی دستخوش ورشکستگی شده‌اند و سودآورترین آن‌ها را سرمایه‌گذاران خارجی به قیمت‌های نازلی خریداری کرده‌اند، نیروی کار محلی از بیکاری در رنج است چیزی که منجر به کاهش استاندارد زندگی شده است. روش دورویانه و مژورانه‌ی مقابله‌ی کشورهای شمالی با بحران مالی کنونی سرمایه‌داری، تزریق نقدینگی، نقدینگی و باز هم نقدینگی به بازار بود. با وجود همه‌ی سخن‌پردازی‌های آزادی‌طلبانه‌ی ریاکارانه‌ی سرمایه‌ی مالی در طی دوره‌ی اخیر، واقعیت این است که نمایندگان آن روی دولت حساب می‌کردند تا هم‌چون همیشه به نجات آن‌ها بشتابند، خسارت‌ها و ضررهایشان را بر سر جامعه سرشکن کند تا آن‌ها بتوانند فعالیت نیمه‌تمام خود را باز از سر بگیرند. سطح زندگی کارگران تا حدودی ثابت ماند اگر چه هزینه آن غرق شدن در بدهی و بدهی‌های باز هم عمیق‌تر بود. بحران اخیر در قلب نظم جهانی موجب به‌تحرك واداشته شدن بانک‌های مرکزی کشورهای شمال شد تا سطوح حیرت‌آور و بی‌سابقه‌ای از نقدینگی را تجهیز کنند. به نظر می‌رسد که ماشین دولتی خلق و تولید نقدینگی و ایجاد بدهی‌های مصرفی سرانجام به نهایت خود رسیده باشد.

پرسش تاریخی - جهانی این است که حالا از این‌جا به کدام سمت می‌رویم. هیاهوی بسیاری بر سر "فن‌آوری‌های سبز" وجود دارد که گفته می‌شود مبنای "عصر طلایی" جدید در رشد و تکامل سرمایه‌داری خواهد بود. اما معلوم نیست که سرمایه‌هایی که تا بدین حد در زیرساخت‌های آلاینده و فن‌آوری‌های آلوده کننده

سرمایه‌گذاری کرده‌اند بتوانند به‌سادگی تغییر مسیر بدهند. و حتی اگر صناعی یک‌سر سبز هم ایجاد شود امکان بسط و توسعه و تکثیر سیستم‌های نوآوری ملی موجب ایجاد تردید در این زمینه می‌شود که مسائل ظرفیت مازاد در این شاخه‌ها بتواند برای مدت زیادی تحمل شود. یک جنگ جهانی جدید یا یک رکود بسیار عمیق و طولانی است که می‌تواند موجب تغییر این وضعیت شود، یعنی در صورتی که یک میزان بسیار انبوه و فاحش از سرمایه‌ی انباشت شده از بین برود و میزان انبوهی از سیستم‌های نوآورانه ملی از کار بیفتند و تخریب شوند. اما قبل از همه‌ی این فجایع به نظر می‌رسد که تجربه‌ی یک “عصر طلایی” جدید از رشد و تکامل سرمایه‌داری ممکن باشد. آینده نامعلوم است. اما به نظر می‌رسد که سرمایه‌داری نتواند بدون یک ارزش‌زدایی به تعویق افتاده از سرمایه در سطح جهانی، به همراه هجومی همه‌جانبه به سطح زندگی در سراسر جهان، امکان پیش‌روی داشته باشد.

به مردان و زنان زحمتکش و کارگر در ایالات متحده مرتب گفته می‌شد که رکود مزدهای آن‌ها و مشاغل صنعتی از دست رفته‌شان مسئله‌ای نیست زیرا که تنها در این صورت ارزش خانه‌های آن‌ها بالا خواهد رفت و اعتبارات ارزان تنها به این شکل در دسترس همگان قرار خواهد گرفت. کارگران در مناطق روستایی و فقیر اقتصاد جهانی می‌شنیدند که اگر اجتماعات خود را ترک کنند و در کارخانه‌های فراملیتی یا شرکت‌های محلی صنعتی به کار بپردازند پیشرفت سریعی را در زندگی خود تجربه خواهند کرد. این همه دروغی بیش نبود. بالا رفتن ارزش مسکن در ایالات متحده سرابی بیش نبود و تاکنون نرخ بدهی‌ها سریع‌تر از نرخ مزدها افزایش یافته است. در اروپا - و در همه‌ی جهان - برنامه‌ها و طرح‌هایی در راه است تا برای سال‌های آینده مواهب و خدمات همگانی را به شدت و به‌نحوی سخت‌گیرانه پایین بیاورند این وضع به‌معنای حمله به همه‌ی آن چیزهایی است که نفع همگانی مردان و زنان کارگر و زحمتکش را تأمین می‌کرد. زیرا که هزینه‌های سرسام‌آور تضمین‌های اعطاء شده به بخش مالی روی بودجه‌های دولتی آوار می‌شود. در ضمن همین که سطح زندگی در یکی از مناطق به اصطلاح در حال رشد گرایش به بهبود نشان می‌دهد، موج سرمایه‌گذاری به سمتی دیگر سرازیر می‌شود (به‌عنوان نمونه سرمایه‌گذاری‌هایی که تا همین اواخر در چین انجام می‌شد، اکنون به طور فزاینده‌ای به سمت مناطقی هم‌چون ویتنام می‌گراید جایی که دستمزدها تنها دو سوم میزان رایج در بین چینی‌ها است). همه‌ی انرژی خلاق که برای نوآوری و بهبود در بهره‌وری صرف می‌شود هم‌اکنون به معنای افزایش ناامنی اقتصادی، فقر، و استثمار است تا شاید سرمایه‌ی روزی دوباره سلامت خود را بازیابد. عده‌ای حالا دنبال دیوار کوتاه می‌گردند و دشواری‌های سرنوشت خود را به پای مهاجران و خارجی‌ها، دیگر قومیت‌ها، و یا پیروان دیگر مذاهب می‌نویسند. برخی دیگر دنبال ذره‌ای تسلا‌ی خاطر و خودفراموشی در دالان‌های زندگی خصوصی پرسه می‌زنند: خواه به شکل صمیمیت‌های محرمانه در روابط خانوادگی و جمع‌های دوستانه باشد و یا به شکل پرت کردن حواس از طریق تفریحات کاذبی که رسانه‌ها برای مردم فراهم می‌کنند و یا در شکل مصرف مواد مخدر و نظایر آن باشد. بسیاری از کسانی که هم‌چنان در صحنه می‌مانند، تسلیم بدبینی می‌شوند و گمان

می‌کنند که دیگر کاری از دست‌شان ساخته نیست و هم‌چون رُمی‌ها که بی آن که برای نجات امپراتوری کاری از دست‌شان ساخته باشد به انتظار سرنوشت محتوم نشستند، گمان می‌کنند که حالا هم کاری از دست کسی ساخته نیست تا مسیر زندگی در امپراتوری سرمایه را تغییر دهد. بدبینی، یک بیماری است. اما راه علاجی برای آن یافت می‌شود: باور عقلانی به این که جهانی بهتر ممکن است، و ایجاد آن البته همراهی و مشارکت در جنبش‌های اجتماعی توده‌ای را می‌طلبد.

فصل پایانی این کتاب تلاشی است برای متقاعد کردن خواننده که جهانی بهتر ممکن است. ضرورت و الزام عملی برای خلق شکل نوینی از جهانی‌سازی سوسیالیستی هرگز تا بدین پایه ناگزیر حس نمی‌شده است. چنان‌چه دست روی دست بگذاریم و حرکتی برای تغییر روند حوادث انجام ندهیم آن‌گاه میزان صدمات و لطماتی که در اثر نابودی سقوط امپراتوری سرمایه دامن‌گیر بشریت خواهد شد قابل پیش‌بینی و محاسبه نخواهد بود.

در پایان مطلب می‌خواهم از فروغ اسدیپور و دوستان او برای زحماتی که در راستای ترجمه این کتاب بر خود هموار کرده‌اند تشکر کنم. من بی‌نهایت سپاسگزار فروغ و دوستان او هستم. او و دوستانش نماینده‌ی بهترین‌ها در سنت بین‌المللی هستند.

تونی اسمیت

۱۶ ژوئیه ۲۰۰۹

پانویس

(۱) در خلال تماس نوشتاری با نویسنده متوجه شدم که کلمات جهانی‌سازی و جهانی شدن هیچ یک مترادف‌های کاملاً درستی برای واژه globalisation نیستند. زیرا که ترجمه کلمه به جهانی‌سازی ارجاعی است به این که گویا روند گسترش مناسبات سرمایه‌داری و بازار جهانی صرفاً یک طرح نقشه‌مند و هدف‌مند و از قبل طراحی شده و دسیسه‌کارانه از سوی کشورهای بزرگ و قدرتمند جهان سرمایه‌داری است. از سوی دیگر ترجمه کلمه به جهانی شدن به معنای ارجاع به یک حرکت خودبخودی و ابژکتیو، بی‌غایت و بدون سوژه است. در حالی که خواننده باید توجه داشته باشد که کلمه گلوبالیزاسیون حاوی هر دو جنبه بحث شده در بالا است. یعنی این که ما در سطح عالی تجرید از سرمایه بمتابیه یک سوژه خودجنیان و خودپو صحبت می‌کنیم که دارای قوانین خاص حرکت خویش است، از جمله این که قوانین انباشت، سرمایه را وادار به خودگستری دائمی و درنوردیدن همه فضاهای کره زمین می‌کند. این همان چیزی است که مارکس از آن تحت عنوان مستتر بودن پدیده بازار جهانی در خود مفهوم سرمایه یاد می‌کند. اما از سوی دیگر در سطح مشخص‌تر بحث می‌دانیم که حرکت سرمایه همواره در اتحاد نزدیکی با دولت‌های ملی کشورهای قدرتمند صورت می‌گیرد. رشد ناموزون در نظام سرمایه‌داری جهانی، منجر به پیدایش کشورهای قدرتمندی می‌شود که می‌توانند هزینه‌های بحران‌های ادواری و غیر آن را بر دوش کشورهای فقیرتر آوار کنند و یا قوانین و مناسباتی ظالمانه علیه کشورهای دیرآمده و فقیر به اجرا گذاشته و “رشد” آنها را به عقب رانده و مسیر حرکت آنها را پیچیده‌تر، ناگوارتر و دردناک‌تر از حد معمول کنند. لازم است که برای درک مناسب کلمه گلوبالیزاسیون به هر دو جنبه این پدیده دقت شود. (ف. الف.)

(۲) Normative

(۳) Long Term Management hedge fund

(۴) dot-coms منظور سهام شرکت‌های فعال در حوزه‌ی فن‌آوری اطلاعات و اینترنت است. سال ۱۹۹۵، سال آغاز جنبشی عظیم در رشد و ازدیاد مصرف‌کنندگان اینترنت بود. در نتیجه بسیاری از کمپانی‌ها و شرکت‌های بزرگ از طریق اینترنت مشغول به کسب و کار شدند. این شرکت‌ها بخاطر دات. کام .com. آخر نام‌شان به شرکت‌های دات. کام مشهور شدند.